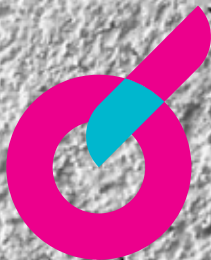


شماره ۴۷
جمعه، ۲۳ شهریورماه ۱۳۹۷



گمان
نشریه مستقل دانشجویی

نگاهی به مستندهای

| ژیلوان

| زمره صحرا

| برک

| رویای روهینگیا

| تخت زرین

| پرواز

| دربدری پیشه‌ای است بس دشوار

| خطر انقراض درختان گردو

| آخرین فتوا





وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

آنان را که آیات ما را دروغ انکاشتند،
از راهی که خود نمی دانند به تدریج
خوارشان می سازیم.

قرآن کریم، سوره الأعراف
آیه ۱۸۲

کمان



نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره ۴۷، جمعه، ۲۳ شهریور ماه ۱۳۹۷

نویسندگان:

رحیم ناظریان | مهدی ولی‌زاده | حدیثه میثمی

همکاران:

مریم سادات فاطمی | اکرم سادات فاطمی | مهدی مجد | زکریا زرگانی
عاطفه صبور

عکاس:

سهراب خان‌زاده

مدیر هنری:

علیرضا بخشی

طراح گرافیک:

الهام سعادت‌ی

با سپاس از دبیرخانه‌ی جشنواره مستند
و کارکنان محترم خانه مستند انقلاب اسلامی

نشانی:

تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از پارک ساعی، جنب بیمارستان
مهرگان بن بست مهرگان، پلاک ۳
تلفن: ۸۸۷۸۳۶۴۵، ۸۸۷۸۳۶۵۰، کد پستی: ۱۵۱۶۷۳۵۶۱۴
خواننده‌ی گرامی، تمام شماره‌های نشریه‌ی کمان را می‌توانید از
سایت زیر دریافت کنید
www.khanemostanad.ir

خانه مستند
انقلاب اسلامی







زمین تا آسمون فرق بین دیدن و نگاه کردن. ما خیلی از اتفاق ها و آدم ها
رو می بینیم و راحت از کنارشون میگذریم، اما یه مستند ساز به تک تک
اون اتفاق ها، به تک تک اون آدم ها، با دقت نگاه میکنه.
میگه یکی از شیرین ترین سوژه هاش، خانم هفتاد ساله ای بوده که یه روز
اتفاقی توی خیابون ازش آدرس می پرسه و از نوع جواب دادن اون خانم،
می فهمه این همون سوژه ایه که دنبال اش می گشته. شاید این فاصله ی
بین دیدن و نگاه کردن، بزرگ ترین تفاوت ما و مستند سازهاست.



کارگردان:
فاطمه رضایی

نویسنده:
محدثه میثمی

گزارشی از تولید چوخه

یادداشتی بر مستند «ژیلوان»



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند «ژیلوان» شرح حال زنی به نام نارگل حیدریان است که در استان خراسان شمالی، شهرستان شیروان و در روستای عبدالآباد زندگی می‌کند. ۵۷ ساله است و چوخه بافی یکی از هنرهای او در تولیدات صنایع دستی وبومی است. مستند ژیلوان اثری است که تنها با اتکا بر همان ایده تکراری چنین آثاری تولید شده است. انگار یک سنت قدیمی در تولید مستندهایی که مربوط به میراث فرهنگی اند برای سال‌ها در بین مستندسازان حفظ شده است که این آثار فقط با این نیت تولید شوند که میراث فرهنگی را حفظ کنند. در حالیکه حفظ میراث فرهنگی به واسطه تلاش انواع رسانه‌های دیگر نیز قابل حصول است و هر رسانه‌ای با زبان خود به بیان هنری دست می‌باید. وقتی از مستند و یا اثری سینمایی و یا فیلمیک حرف می‌زنیم در وهله اول موضوع را در کنار فرم اثر قرار می‌دهیم. مستند ژیلوان دقیقاً شبیه آثاری است که بدون اینکه جذابیتی از نظر هنری یا سینمایی و یا حتی اثری تصویری داشته باشد، تمام پتانسیل‌اش را بر این ایده تکراری که شرح یک صنعت بومی است، قرار داده است.

مستند ژیلوان با نمایش کارهای روزانه و روزمره این زن از قبیل نگهداری از مرغ‌ها، پرور گاو و گوسفندان، گلیم بافی، جاجیم بافی، قالی بافی، باغداری و... شروع می‌شود. در ادامه خودش را هنرمند صنایع دستی وبومی و سنتی معرفی می‌کند که کار اصلی‌اش دوخت چوخه است. علاوه بر این که در این مستند کارهای مربوط به هنرهای دستی توسط نارگل به تصویر در می‌آید، بخشی از اثر نیز اختصاص دارد به تلاش او برای آموزش و کار در مراکزی همچون بهزیستی و توانبخشی. پس از این مقدمه و معرفی زن و همسرش و هنرهای دستی، مستند کاملاً به سمت تهیه یک چوخه و مراحل تولید آن می‌رود. مستندساز به صورت کاملاً روتین و بدیهی همه‌ی مراحل تولید چوخه را به تصویر می‌کشد. مستندساز برای به تصویر کشیدن موضوع مستند، اغلب از روش بدیهه سازی استفاده می‌کند که این شیوه در بیشتر موارد به شکلی باور پذیر ارائه نمی‌شود. به طور مثال ورود خواهر ناتنی به ماجرا و کمک او به نارگل برای تولید چوخه به شدت فرمایشی است. گفت و گوی آن



دونیز خالی از طبیعی سازی یا واقع نمایی است:

-: شهناز یادت میاد ما چه هنرهایی از دستمون

برمی اومد؟

-: خواهر جان من که هیچ خاطرات قدیم یادم

نمیره!

-: چی شد که من رفتم توی صنایع دستی؟

مشخص است که دو خواهر ناتنی که البته با

یکدیگر بزرگ شده اند هیچ وقت در حالت عادی

از یکدیگر چنین سوالاتی نمی پرسند. یا اینگونه

با یکدیگر حرف نمی زنند. مشخص است که

طبق نظر مستند ساز و فقط برای دادن اطلاعات

به مخاطب این دیالوگ ها بین آنها برقرار می شود؛

چرا که دو خواهر یا حتی دو دوست که سالهای

سال با یکدیگر زندگی کرده اند و از هم اطلاعاتی

بدیهی دارند چنین مکالمه ای بعید است که

بینشان برقرار شود. مثلاً سوال «چی شد که من

رفتم توی صنایع دستی؟» سوالی نیست که این

دو خواهر اینجا جلوی دوربین یادشان بیاید و آن

را طرح کنند.

مستند ژیلوان در نهایت با اتمام کار تولید یک

چوخه به پایان میرسد در حالی که تنها حاصلش،

شکل و شمایل تولید یک کالای روستایی است.

جزاین، نه از نظر قابلیت های تصویر یا جذابیت

های تدوین چیزی دارد و نه حتی روایتی منحصر

فرد در این مستند دیده می شود.



مستند ژیلوان در

نهایت با اتمام کار

تولید یک چوخه به

پایان میرسد در حالی

که تنها حاصلش،

شکل و شمایل تولید

یک کالای روستایی

است.







زمان شاید تنها چیزی باشه که انسان همیشه باهاش توی جنگ بوده،
زمان تموم میشه، هیچ وقت به اندازه ی کافی نیست وزود میگذره.
آدم ها برای غلبه کردن به زمان فداکاری می کنند، و پشت هر فداکاری
همیشه یک هدف هست و یک عشق.
مهمون امروز ما به کارش عشق داره، کارش ساخت مستنده، و
هدف اش، نشون دادن داستان هایی که باید روایت شن. برای همین به
زمان غلبه کرد. ظرف یک ماه مستندی رو ساخت که شاید اگر وقت به
قدر کافی بود ماه ها ساخت اش طول میکشید، ولی خب، عشق به کار
همه ی معادلات رو بهم میزنه!



کارگردان:
مهدی رئیسی

نویسنده:
مهدی ولی زاده

یادداشتی بر مستند «زمرد صحرا»

تمجید از یک کارآفرین!



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند زمرد صحرا بیش از آنکه اثری در رابطه با کارآفرینی یا معرفی یک فرد که در شهر مراوه تپه در حدود ۳۰ الی ۴۰ هکتار باغ زیتون پرورش داده است باشد، اثری ست با فرمت تبلیغی که یادآور رپورتاژ آگهی های نشریات تبلیغی است. مستند زمرد صحرا در کمتر از ۱۸ دقیقه به معرفی مرد میان‌سالی می‌پردازد که در یکی از شهرهای استان گلستان در مرز ترکمنستان به واسطه آباد کردن زمین‌هایی و تبدیل آن به باغ زیتون، درآمد زیادی کسب نموده است.

آغاز مستند با صدای اذان صبح و نمایی از مسجد و تصاویر هوایی از منابع مسجد شهر آغاز می‌شود و افرادی را به تصویر می‌کشد که در صبحگاه در حال رفتن به مسجد هستند. شخصیت محوری مستند نیز یکی از این نماگزاران است. بلافاصله نریشن که شخص معرفی‌شونده در این مستند بیان آن را به عهده دارد و این گفتار متن گاهی تبدیل به مصاحبه رودرو نیز می‌شود، درباره شهر مراوه تپه و ویژگی های فرهنگی و اقلیم آن اطلاعاتی ارائه می‌کند. مستند زمرد صحرا در کنار معرفی این فرد برخی از ویژگی های اقلیمی

این نقطه از ایران را بیان می‌دارد و حتی درباره شرایط آب و هوایی و فرهنگ منطقه نیز اشاراتی دارد.

مستند زمرد صحرا در رسیدن به یک ایده موثر و قالب و همچنین روایتی جذاب و یا پرداختی مناسب ناتوان است، مستندی که می‌خواهد فردی کارآفرین را معرفی کند و برای اینکه بتواند پوشش کاملی از شخص مورد نظر داشته باشد، دائم به حاشیه می‌رود و مواردی را طرح می‌کند که شبیه وصله ناجور در روایت اصلی به چشم می‌آیند.

به طور مثال به شکلی کاملاً ساده انگارانه و فقط برای استفاده شخصی در این مستند، ارجاعی به فیلم زیردرختان زیتون عباس کیارستمی وجود دارد. این ارجاع به هیچ عنوان فرآیندی فیلمیک یا یک ارجاع سینمایی نیست؛ بلکه پس از نمایش بخش‌هایی از این فیلم از تلویزیون و ویدیوی خانه مرد، او در رابطه با این مساله حرف می‌زند که رودبار استان گیلان، تنها جایی نیست که زیتون دارد و استان گلستان زیتون با کیفیت تری را پرورش می‌دهد.

این اظهار نظر هیچ ربطی به برش‌هایی

از فیلم زیر درختان زیتون اثر عباس کیارستمی ندارد. به عبارتی از این ارجاع فقط به عنوان یک ابزار برای بیان یک گزارش خبری استفاده شده است. یا اینکه در طول مستند شاهد این هستیم، مرد کارآفرین به مراکزی که مدیریت آن را به عهده دارد مراجعه می کند. مثلاً به نانوائی می رود و گفتگوی بین او و نانوا متوجه می شویم که این کارآفرین مسئول این نانوائی نیز هست. در ادامه او را در یک فروشگاه لوازم خانگی می بینیم و نحوه گفتگوی او با مسئولین فروشگاه نیز حکایت از این دارد که او مالک اینجاست و آمده است تا به فروشگاه خودش سرکشی کند گفت گویی به شدت فرمایشی بر این صحنه ها حاکم است. فرد محوری مستند زمرد صحرا در این فروشگاه دستور می دهد که به مشتری هایی که توان مالی ندارند به صورت اقساط نیز کالا فروخته شود. اینجاست که اثر از یک پرتره یا از یک مستند معرفی نامه ای به یک رپورتاژ آگهی تبدیل می شود. اثری تبلیغی که تلاش دارد خوبیها و سنجایی اخلاقی یک فرد را به شکلی کاملاً غیر هنرمندانه و مستقیم بیان کند.

شکل گفتگوها در این مستند بسیار فرمایشی و تصنعی است. کاملاً مشخص است که مستند ساز به روش بدیعه سازی تلاش کرده است افراد را در وضعیتی قرار دهد که آنها مجبور به گفتگو شوند و این گفتگوها روایت را پیش ببرند. به طور مثال، همسر این مرد نه از طریق تلویزیون بلکه از طریق لپ تاپ، برنامه ای را نگاه می کند که مربوط به حضور همسرش در یک آیتم تلویزیونی است. مشخصاً این زن برنامه دانلود شده را از لپ تاپ نگاه میکنند و اینجاست که توهین به مخاطب در این مستند با گفتگویی که مرد با همسرش برقرار می کند شکل می گیرد. مرد به محض ورود به همسرش می گوید «چه کار می کنی؟» و زن پاسخ می دهد: «دارن شما رو نشون میدن» کاملاً مشخص است که این دیالوگ ها صرفاً برای این مسئله در مستند جانمایی شده است تا به مخاطب گفته شود که شخص محوری این مستند را در تلویزیون نیز نشان داده اند. به نظر شکل استفاده از آرشیودر این صحنه به شدت سهل انگارانه است. بحث تبلیغی بودن مستند زمرد صحرا آنجایی غیر قابل تحمل می شود که فرد

معرفی شونده روبروی دوربین مستندساز می‌نشیند و به صورت شفاف در رابطه با انسان دوستی خودش حرف می‌زند و اینکه دو هکتار از زمین هایش را به مرکز درمانی اهدا کرده و اینکه کمک کردن به نیازمندان را بسیار دوست دارد. فاجعه آنجایی رقم می‌خورد که این فرد به کمیته امداد می‌رود و با گفتگویی کوتاه بین او و یکی از مسئولین کمیته امداد متوجه میشویم این شخص چند کودک را نیز در این سازمان زیر چتر حمایتی خودش دارد مواردی که در آن گفتگوها حالت فرمایشی دارد در این اثر ۲ دقیقه ای بسیار زیاد است. به طور نمونه کارگری در حال شخم زدن خاک درختان زیتون است. گفتگویی که بین او و شخص محوری این مستند رخ می‌دهد همچنان کاملاً فرمایشی است. به طور مثال: «این علف‌ها، این خارها را بنید تا مکان برای برداشت زیتون آماده باشد.» گفتگویی که در حالت عادی توسط دو فردی که کارشان مربوط به درخت زیتون است به هیچ عنوان بیان نمی‌شود. چرا که آنها می‌دانند پاکسازی بستر درخت زیتون برای چیدن میوه اهمیت دارد. یا مثلاً در خانه‌ی مرد، در هنگام صرف غذا

در حالی که کل خانواده دور سفره نشسته‌اند، همسر مرد می‌گوید:
«این هندوانه مال خودمان است؟»
و مرد پاسخ می‌دهد:
«بله. برنج مال خودمان است. مرغ مال خودمان است. زیتون مال خودمان است. نان هم مال خودمان است.»
به عبارتی اینجا نیز گفتگو کاملاً فرمایشی است. چرا که کل این خانواده خصوصاً مادر خانه حتماً می‌داند که این محصولات تولید خودشان است، بنابراین بیان آن کاملاً تک سویه و برای اطلاعات دادن به مخاطب است و همین کافی است تا فرمایشی بودن دیالوگ ثابت شود. در حالی که گفتگو باید درونی و متعلق به خود شخصیت‌ها باشد. در نهایت اینکه مستند زمر صحرای کاملاً اثری یک طرفه، تبلیغی و شعارگونه است. اثری که می‌توانست با تمرکز بر درختان زیتون، بیابان‌های اطراف منطقه، شرایط سخت انتقال آب، فقر و بیکاری همسفریان این مرد و ... کمی از این رخوت و شکل تبلیغی خارج شود، به انحای مختلف تلاش نموده است تا شعاری باقی‌ماند.



بحث تبلیغی بودن
مستند زمر صحرای آنجایی غیر قابل تحمل می‌شود که فرد معرفی شونده روبروی دوربین مستندساز می‌نشیند و به صورت شفاف در رابطه با انسان دوستی خودش حرف می‌زند و اینکه دو هکتار از زمین هایش را به مرکز درمانی اهدا کرده و اینکه کمک کردن به نیازمندان را بسیار دوست دارد.





خیلی وقتا هست که میدونی مسیر سختی پیش روداری، اما این باعث نمیشه که از مسیرت دست بکشی و ادامه ندی، مستند سازی براش از اون مسیریایی که با وجود همه ی سختیش بهش ادامه میدی، چون پشتش یه عشق و یک دغدغه ی بزرگه که نمیداره دست بکشه. میگه خراسان پراز هنراییه که کم کم در حال فراموشی اند. برای همین دوست داره با ثبت این هنرها توی قاب دوربین اش، دست کم این فرامشی روتا روزی که چاره ای پیدا شه عقب بندازه.



کارگردان:

هادی ثابت
شوکت آبادی

نویسنده:

محدثه میثمی

یادداشتی بر مستند «برک»

مرگ تدریجی مشاغل بومی



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند «برک» درباره یک نوع بافتنی و گونه ای از صنایع دستی و بومی خراسان جنوبی است که در این مستند به واسطه معرفی یک زن روستایی این صنعت بومی نیز معرفی می شود.

غالباً مستندهایی که به معرفی یک صنعت بومی می پردازند و یک شغل قدیمی را مورد بررسی قرار می دهند این نکته در آنها حائز اهمیت است که این شغل بنا بر مقتضیات زمان در حال نابودی است. شاید به جرأت بتوان گفت بیش از ۹۰٪ مستندهای تلویزیونی و یا آثاری که در رابطه مشاغل بومی و محلی است، این ایده را پرورش میدهند که شغل مورد نظر، روزهای آخر حیاتش را سپری می کند و نسل های جدیدتر، از قدیمی ها و استادکاران این حرفه ها، چیزی نمی آموزند.

مستند برک نیز دارای همین ویژگی است، اما تا حدودی به واسطه برداشت های کوتاه و محدود از سوژه، مستند ساز سعی کرده است علاوه بر معرفی یک شغل از منظر فیلم نیز به آن بنگرد. مستند برک با نماهای بسته از نخ ریزی، دستگاه نخ ریزی، چند نمای

نامتعارف از گوسفندان، نماهایی کوتاه از تراشیدن پشم گوسفندان، صحبت های سر بسته یک شخص از مشاغل بومی که در حال زوال است و چندین و چند پلان با چنین شمایی، سعی بر آن دارد تا با حذف تریشن و با اتکا بر تصاویر، اطلاعات مورد نیاز را به بیننده انتقال دهد. به طور مثال گوسفندانی که پشت چند لاستیک خودرو پنهان شده اند و نمایی از آفتاب و یا نماهایی بسته از اجزای کوچک دستگاه نخ ریزی سنتی، همه این ها در راستای تکمیل محتوای مستند قرار دارد؛ چراکه حرکت آرام دوربین بر روی جزئی ترین موارد و اجزای یک دستگاه قدیمی، حسی توأم با زوال را نشانه می رود. بلافاصله پس از ورودی مستند و اطلاعاتی در رابطه با موضوع اصلی، مستند ساز در یک حرکت جسورانه گورستانی را به تصویر می کشد و بعد از آن تصاویری از دستگاه های قدیمی که برای تولید الیاف در روستای نمونه از آن استفاده می شود و شخصیت محوری این مستند یعنی زنی که می بافت در حال کار کردن با این دستگاه است.



پوستر فیلم مستند «برک»



مستند برک تا جایی که امکان دارد از کلام فاصله می‌گیرد و سعی می‌کند آنچه در محدوده سوژه قرار دارد را به واسطه تصاویر بیان کند. در ادامه همه مراحل تولید پارچه یا برک با استفاده از الیاف طبیعی از مرحله رنگ زدن با مواد گیاهی و طبیعی تا تولید نهایی محصول در این مستند به نمایش در می‌آید. چیزی که پس از گذر نیمی از این مستند دور از انتظار نیست. مستند برک ورودی خوبی برای شرح موضوع دارد و با اتکا بر تصویر اطلاعات مورد نیاز را ارائه می‌کند؛ اما در میانه اثر نیز کلیشه‌های رایج چنین آثاری رعایت می‌شود. اینکه ما بدانیم یک کالای سنتی چه مرحله‌ای را طی می‌کند تا به تولید برسد و نهایتاً این پیام نیز به مخاطب انتقال داده می‌شود که



این مشاغل با وجود مشکلات تولیدی، همچنان در حال نابودی اند. به طور کل مستند برم با حذف نریشن و بهره بردن از نماهای نزدیک از اشیاء و تصاویر بریده بریده به رازآلودگی اش دامن می زند. تصاویری که منجر به حذف کلام و جلوه گری تصویر می شوند. نکته نهایی و جذاب مستند می تواند تاکید مستندساز بر زوال این شغل و تاکید بر مفهوم مرگ به واسطه نمایش گورستان و یا جانمایی پلانهای کسالت بار از آدم ها باشد. در اغلب صحنه های این مستند شاهد تصاویری پر از کرختی و سکون از آدمهای حاضر و یا اشیاء هستیم که همه اینها همان انتقال مفهوم نابودی است که مدام در این مستند بدان تاکید می شود.





«هرگز جز برای خدا کاری نکن»، این جمله از شهید آوینی یکی از اصل های زندگیشه.

فقط چند دقیقه صحبت با هاش کافیست تا بهت ثابت بشه که اهل شعار نیست و مرد عمله، مردی که سال ۹۵ وقتی موج دوم آوارگی مسلمان های میانمار شروع شد، وسایلش رو جمع کرد و راهی روهینگیا شد تا شاید بتونه با به تصویر کشیدن اون فاجعه، به روش خودش کمک بشه. کنه. به نظرش اونقدر مظلومیت اون آدم ها بزرگ بود که نتونه بهشون بی تفاوت باشه، و مگه مستند ساز بودن غیر از دغدغه مند بودن؟



یادداشتی بر مستند «رویای روهینگیا»

مسلمانانی که آواره‌اند



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند روای «روهینگیا» اثری است

در رابطه با آوارگی مسلمانان میانمار

(برمه) توسط بودایی های این کشور که از زادگاهشان رانده و به بنگلادش تبعید شدند.

در این مستند رویداد، از زاویه ی دید پسر خردسالی روایت می شود و این روایت از زادگاه این کودک و نمایش چگونگی آوارگی تا اردوگاه بنگلادش در اکنون، ادامه دارد. مستند ساز برای اینکه ماجرای آوارگی اهالی روهینگیاراه به صورت خطی و پی در پی ارائه کند به واسطه آرشیو صحنه های یورش بودایی ها و نظامی های میانماری به روستایان مسلمان در روهینگیاراه به ترتیب وقوع رویداد در این مستند شرح می دهد. بنابراین در مستند روهینگیاز از زاویه دید یک پسر نوجوان که وظیفه بیان نریشن را نیز به عهده دارد، با کمک تصاویر آرشیوی و تصاویر اورجینال می توانیم دریافت دقیقی از زندگی سخت این آوارگان داشته باشیم. با این حال مستند روای روهینگیابا وجود روایتی خطی تلاش می کند تا خبری و یا گزارشی باقی بماند و به جز شرح همین مواردی که بیان شد این مستند راهی به سوی درک و

دریافتی فراتر از شرح یک آوارگی باقی نمی گذارد.

در این مستند تعریف و تمجید از زادگاه این آوارگان و خاطراتی از آنجا و انتقال حسی شبیه به نوستالژی که حاصل دوری از خانه و سرزمین است، فقط برای این امر بیان می گردد تا به مخاطب و بیننده اطلاعاتی در رابطه با آوارگی دهد؛ در حالی که مواردی همچون جنگ با غیر نظامی ها، کشتار کودکان و مفهوم دور ماندن از خانه برای یک کودک، می تواند دستمایه اثری باشد که به تنهایی فراتر از مفهوم سراسر است آوارگی به کار رود.

حتی زیبایی شناسی خشونت نیز می توانست در بخش هایی از این مستند بدان توجه شود و یاس حاصل از دور ماندن از دیار در پسرک بیشتر به چشم بیاید. اما در این مستند فقط این پسر نوجوان می گوید که رنج می کشد و روای روهینگیارا در سردارد و این در حالی است که اتفاقی هوشمندانه در اثر رخ نمیدهد تا با استدلال مخاطب این رنج آوارگی دریافت و درک شود. وقتی یک فرد روبروی دوربین بنشیند و بگوید «من آواره ام» خیلی جای بحث ندارد.



از منظری دیگر شرح یورش نظامی‌های میانماری در این مستند به شکلی کاملاً خبری و گزارشی ارائه می‌شود و جذابیت‌های سینمایی یا فیلمیک برای پوشش این رویداد لحاظ نمی‌گردد. تنهاکاری که مستندساز برای ایجاد ارتباط حسی با مخاطب در این اثر انجام می‌دهد تاکید بر این پلان است که پسر نوجوان در حال عبور از یک مزرعه دیده می‌شود. این پلان چند بار در فواصل مختلف در این مستند به نمایش درمی‌آید و این تأکید سبب می‌گردد تا هر بار برداشتی تازه از آن داشته باشیم. به طور مثال در شروع فیلم به واسطه محتوای نریشن، تصویری کنیم این مزرعه متعلق به روهینگیا، یعنی زادگاه این کودک است؛ اما همین پلان در اواسط مستند مجدد به نمایش درمی‌آید تا مطمئن شویم که اینجا همان اردوگاه



آوارگان است.

سعی می‌کند تا فضای اثر را با محتوای آن که شرح رنج و اندوه است، هماهنگ نمایند. از این دست موارد را می‌توان به عنوان نکات مثبت این مستند یاد کرد اما به طور کل رویایی روینگیا اثری است که قبل از آنکه به فیلم برسد شبیه آیتمی خبری تنها مشغول به روایت ظلم بودایی ها بر مسلمانان میانمار و آوارگی آنها به بنگلادش است.

در مستند رویای روینگیا مستند ساز با تاکید بر اشیاء کوچک و دم دستی که دور و بر افراد قرار دارد و استفاده از نماهای نزدیک از چهره کودکان و سالخوردهانی مغموم حتی در کلاس آموزشی قرآن و نماهایی از پدری مریض در کمپ و تصاویر آرشیوی از ضرب و شتم آوارگان و نمایش گرسنگی و بیکاری آنان در اردوگاه،





کاش می شد، مثل وقت هایی که از یه خواب بد میپریم، اینبار هم بیدار
شیم و ببینیم هنوز هم بچه ها دارن توی ارومیه شنا میکنن.
بچه هایی که شاید تا چند سال بعد، تنها خاطره شون از این دریاچه،
طوفان های نمک باشه. معتقده هنوز هم دیر نیست، باید دین اش رو
به روز های خوش کودکی، و به دریاچه ای که اون روز ها رو ساخت و به
فرهنگ و آدابی که ترس فراموش شدن اشون ره اش نمیکنه ادا کنه. برای
همین دوربین رو دست گرفته و مستند میسازه، مستند هایی که اونقدر با
عشق براشون زحمت کشیده که براش حکم بچه هاش رو دارند.



یادداشتی بر مستند «تخت زرین»

رودخانه، اکوسیستم و تاریخ



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند «تخت زرین» علاوه بر اینکه از سرچشمه زرینه رود تا دریاچه ارومیه مسیر پیمایش این رودخانه را از نظر می‌گذراند، به تمام اکوسیستم حاشیه رودخانه و همچنین آثار باستانی و تاریخی این مسیر پریچ و خم نیز اشاره دارد. به عبارتی مستند تخت زرین هم معرفی این رودخانه از سرچشمه تا مقصد است و هم از سویی اثری است که به تاریخ و تمدن نیز توجه دارد.

در آغاز مستند تخت زرین، نریشن بایبان این نکته که عوامل این مستند به همراه زرینه رود قرار است به دریاچه ارومیه سفر کنند و این سفر با حوادثی همراه است و شامل شگفتی‌ها و پایانی غم‌انگیز خواهد بود، این انگیزه در مخاطب ایجاد می‌شود که تا پایان به تماشای آن بنشینند و اگر موضوع مستندی که درباره یک رود است، برایش جذابیتی نداشت، حداقل به خاطر همین پایان غم‌انگیز که فعلاً سرپسته است این اثر را دنبال کند. مستند تخت زرین جغرافیایی از شمال کوه‌های کردستان تا دریاچه ارومیه را شامل می‌شود. آثار باستانی همچون قلعه تاریخی زیویه که متعلق به سال ۷۰۰ قبل از میلاد مسیح

است، تخت سلیمان و شهر باستانی شیز که تمدنی کهن دارد و در دوران اشکانیان پایتخت این امپراتوری بوده و قدرت آن نیز به دوران ساسانیان برمی‌گردد، زندان سلیمان که در دهانه آتشفشان قرار دارد، شاهین دژ و آثار متعلق به این منطقه که مربوط به هزاره چهارم و پنجم قبل از میلاد است، بی‌بی کند و گور دخمه‌های آنجا و بررسی تمدن اورارتویی در هزاره اول قبل از میلاد، همگی به عنوان مواردی که مربوط به آثار باستانی است و در حاشیه زرینه رود قرار دارد، در این اثر مورد بررسی قرار می‌گیرد. از دیگر مواردی که در این اثر بدان اشاره می‌شود نمایش سیلاب‌های خطرناک زرین‌رود، ویران شدن پل‌های روستایی، آبرفتگی روستاها و ویرانی برخی از خانه‌ها، نمایش سد هایی که بر روی مسیر این رود احداث شده و احتمالاً یکی از دلایل خشک شدن دریاچه ارومیه نیز احداث این سدهاست، تصویر برداری هوایی و پی‌گرفتن مسیر رود به صورت کامل، زندگی جانوری در شب در حاشیه رودخانه، رابطه انسان و رود، چراگاه‌های وسیع اطراف رودخانه، گله‌های گوسفند و دامپروری و کشاورزی، بررسی ویژگی‌های



پوستر فیلم مستند
«تخت زرین»



دلتای زربنه رود و معرفی آبشارها و... همه اینها در این اثر به صورت معرفی نامه‌ای و به شکل اثری که تنها نیتش معرفی جغرافیاست، ارائه می‌شود.

در پایان مستند نیز با بررسی از بین رفتن تنها گونه جانوری دریاچه ارومیه یعنی آرتمیا و حوضچه‌های مصنوعی که برای پرورش این جاندار تعبیه شده است و نمایش جزیره‌های نمک و نابودی لحظه به لحظه دریاچه ارومیه، مستند تلاش می‌کند نقد خود در قبال کسانی که در نابودی این منبع طبیعی نقش داشتند را ارائه نماید. به عبارتی مستند تخت زربین با شرح دقیق ویژگی‌ها و اکوسیستم رودخانه زربنه رود فقط در لحظات پایانی اش به شوره‌زار دریاچه ارومیه می‌پردازد تا با این فرم و با این شکل از روایت این نکته را خاطر نشان سازد که زربنه رود همچنان دارای صلابت است اما این عدم مدیریت صحیح است که سبب شده تا زربنه رود به یک شوره‌زار سرازیر شود.

اگر پایان مستند با چنین نقدی همراه نبود، میشد این مستند را اثری توصیفی از این رودخانه قلمداد کرد؛ اما وقتی پایان بندی اش این گونه با تاکید بر نابودی

دریاچه تمرکز دارد، این نقد نیز به وجود می‌آید که چرا در طول اثر، مقدمه‌ای و زمینه چینی برای این نقد توسط مستندساز اعمال نمی‌شود؟ به طور مثال یکی از دلایل خشک شدن دریاچه ارومیه همین سدهاست که بر روی رودخانه زربنه رود ساخته شده است. مستندساز می‌توانست با تأکید بیشتری این مسئله را در اثربیان دارد، در حالی که همانطور که از آثار تاریخی و باستانی حاشیه رودخانه در این مستند نام برده شد، سدها را نیز همانگونه معرفی نمود. و یا اینکه مستندساز با پوشش آثار باستانی حاشیه رودخانه و معرفی آنان، به رابطه بین انسان و این رودخانه در طول زمان اشاره داشته است. بنابراین می‌توانست از همین موضوع برای نقش عامل انسانی در نابودی دریاچه ارومیه نیز بهره‌برد؛ چرا که در طول اثر بارها می‌توان به این نکته پی برد که مستندساز قصد داشته تا با نمایش آثار تاریخی و باستانی حاشیه رودخانه، ما را به همزیستی دوستانه انسان و رود در طول زمان متقاعد کند؛ اما در پایان اثر اشاره‌ای به عدم همزیستی انسان و رودخانه در قبال نابودی دریاچه ارومیه اشاره‌ای ندارد.



مستند تخت زربین با

شرح دقیق ویژگی‌ها

و اکوسیستم رودخانه

زربنه رود فقط در

لحظات پایانی اش به

شوره‌زار دریاچه ارومیه

می‌پردازد تا با این فرم

و با این شکل از روایت

این نکته را خاطر نشان

سازد که زربنه رود

همچنان دارای صلابت

است اما این عدم

مدیریت صحیح است

که سبب شده تا زربنه

رود به یک شوره‌زار

سرازیر شود.





آدم هاتوی بچگی، دوست دارن خودشون روتوی نقش آدم بزرگ‌ها نقاشی کنند. یکی خودش روتوی لباس یه دکتر میکشه و یکی روی صندلی یه خلبان، نقاشی سید سجاد ابطیحی از خودش یه کارگردان کار بلد بود.

سجاد از بچگی عاشق سینما و تصویر بود، فقط تصورش کنید وقتی اولین بار بهش یه دوربین کادو میدن، خودش میگه، اون لحظه خوشحالت‌ترین بچه‌ی زمین بود.

آرزو داره وقتی داره روز به روز به تعداد جوایز و موفقیت هاش اضافه میشه، هیچ موقع گذشته‌ی خودش رو فراموش نکنه، فراموش نکنه فیلمسازی روز جایی شروع کرده که تا چند سال پیش، حتا یه سینما هم نداشت.



یادداشتی بر مستند «پرواز»



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان

کلی‌گویی در سه دقیقه



مستند «پرواز» در کمتر از ۴ دقیقه فقط بخشی از زندگی و شرایط جسمی یک فرد به نام محمد رضا یعقوبی را مد نظر قرار می‌دهد که می‌تواند از نظر اراده یک فرد و ستایش این اراده قابل توجه باشد. فرد معرفی شونده در این مستند هر دو دستش را از ناحیه کتف به پایین از دست داده و به زعم خود یک کلیه نیز ندارد؛ اما او قهرمان شنای کشوری نیز هست و علاوه بر اینکه رانندگی می‌کند، می‌تواند همه کارهای روزانه‌اش را با کمک پاهایش انجام دهد. او که در یک حادثه دلخراش دچار معلولیت شده بود اینک با این معلولیت کنار آمده است.

در مستند پرواز معرفی این شخص فقط به همین معلولیت و بیان اراده او اختصاص دارد. مستندساز پا را فراتر نمی‌نهد و این شخص را برای بیننده کالبدشکافی نمی‌کند. یا این که شیوه زندگی‌اش را بیشتر از آنچه در این مستند ارائه شد به تصویر نمی‌کشد. مستندساز فقط بر شنا و رانندگی این فرد اشاره می‌کند و موفقیت‌های او در ورزش قهرمانی را از زبان خودش بیان می‌نماید. این خود یکی از نقاط ضعف این مستند است که ایجاز

و جذابیت‌های موجز بودن را با کلی‌گرایی اشتباه گرفته است. مستند پرواز فقط از نظر زمانی مستندی کوتاه است و این دلیلی نمی‌شود که بگوییم این اثر موجز است. دلیل این نقد نیز این است که مستند ساز در کمتر از ۴ دقیقه کلی‌ترین موضوع زندگی این فرد معلول را بیان میکند.

مستقیم به اصل مطلب اشاره میکند و بدون هیچ خلاقیتی فقط بیان می‌دارد که این فرد با وجود معلولیت، قهرمان شنای کشوری نیز هست.

به نظر با این تصور که چنین موضوعی قابلیت این را دارد که در روزنامه‌ها یا اخبار سراسری بیان شود، این سوال پیش می‌آید در چنین شکلی از ارائه یک موضوع، کارکرد مستند پرواز برای بیان این سوژه خبری چیست؟ اگر قرار باشد در اثری مستند فقط همان چیزی را که وظایف یک آیت‌م خبری است شاهد باشیم، کارکرد و زبان مستند و سینما یا تصویری فیلمیک در چیست؟

مستند پرواز پا را فراتر از این کلی‌گرایی می‌گذارد و تا مرز شعار نیز پیش می‌رود. در مستندی که کمتر از ۴ دقیقه برای بیان



ایده فرصت دارد؛ این پایان بندی توسط
مستند ساز ارائه می شود:
خود شخص معرفی شونده در پایان
مستند می گوید، من محمدرضا یعقوبی
هستم و دو دست و یک کلیه ندارم و به
نظرم هیچ کاری سخت نیست. فقط آدم
باید بخواد همین!
این جمله و محتوای آن در نیمه ابتدایی
مستند یعنی دو دقیقه اول به طور کامل با
تصاویری که شنای این فرد را بدون دست



نشان می داد، بیان شده بود و برای اثری به شدت کوتاه این تکرار مکررات حتی بیش از آثاری که طولانی ترند به چشم می آید. به عبارتی با این شرح حال شخصیت محوری مستند مبنی بر ارزش نهادن بر اراده، مستندساز همه بار محتوایی اثر را بر دوش خود آن شخص می گذارد و سوژه در موقعیتی قرار می گیرد که به صورت مستقیم ایده اصلی اثر را بدون هیچ خلاقیتی بیان کند.





برای اینکه حرف اش رو بفهمید باید از آسمون به زمین نگاه کنید، از جایی که مرزها مشخص نیستند. اینکه چطور تونسته زمین رو از آسمون ببینه شاید برمی گرده به روح شاعر و خانواده ی شعر دوست اش. چون روح شاعر پرواز می کنه، یه جانمی مونه، چیزایی رو میبینه که شاید بقیه نبینن، چیزایی مثل بی مرز بودن زمین از آسمون خدا! سن زیادی نداشته که این مستند رو ساخته، تنها شکایتش از خودش هم برمیگرده به سن کم اش، به این که چرا اون موقع جسارت کافی به خرج نداده. ولی خب مطمئنا جسورتر از خیلیای دیگه بوده.



یادداشتی بر مستند «دریدری پیشه‌ای است پس دشوار»

رنجورانی تقریباً ایرانی!



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند «دربدري پيشه‌ای است بس دشوار»، شرح زندگي چند فرد از محله‌ای زاغه‌نشين در حاشيه شهر ورامين است که اغلب آنها افغانيان مهاجری هستند که به اشکال مختلف و در طول سالهاي مختلف به ايران مهاجرت کردند و هم اکنون زندگي سختی را می‌گذرانند. مستند با چشم اندازهايی از این محله فقيرنشين و همچنين صدای کودکی که از کتاب درسی متنی درباره ايران را می‌خواند و تصاویر نیز حول و حوش کارگاه کوره پزخانه خشت و آجر و کارگاه آجر سازی است، آغاز می‌شود. با این مقدمه، مستند به صورت بخش‌هایی کاملاً جداگانه به مصاحبه با چند فرد و چند کودک می‌پردازد. به طور مثال یکی از این افغانی‌ها که تجربه مشاغل متعددی را دارد و البته هم اکنون به دلیل کار سخت و درآمد پایین، ناراضی است در بخش ابتدایی معرفی افراد در این مستند معرفی می‌شود. او به دلیل بیکاری، جنگ و ناامنی، از افغانستان به ايران مهاجرت نموده و حدود ۱۴ سال است که در ايران زندگي میکند.

مستند دربه‌دري پيشه‌ای است بس

دشوار، تنها با اتکا بر مصاحبه و گفتگویی رودررو با افراد حاضر در مستند، روایتش را پیش می‌برد. بنابراین نباید انتظار داشت که رویدادی خاص به صورت زنده یا متعلق به اکنون مستند در این اثر اتفاق بیفتد، چرا که شخصیت‌های حاضر در این اثر همگی در حال روایت زندگي خودشان به فرمت «خاطره‌گویی» هستند. به طور مثال چگونگی ورودشان به ايران، دلایل ورود و مهاجرتشان، نحوه زندگي آنها در ايران، حس و حال آنها در قبال دور افتادن از کشور خودشان و مواردی شبیه به این که از تمام افراد حاضر در مستند خواسته شده است تا درباره آن حرف بزنند.

در مستند دربدي پيشه‌ای است بس دشوار، کودکان نیز روبه‌روی دوربین قرار می‌گیرند و به سؤالاتی که عوامل پشت صحنه از آنها می‌پرسند، پاسخ می‌دهند. سؤالاتی که از کودکان پرسیده می‌شود به شدت ترحم‌برانگیز است. به طور مثال مجبور کردن این کودکان و یا قرار دادن آنها در شرایطی که مجبور شوند از تلخ‌ترین مسائل زندگیشان سخن بگویند، نقطه ضعف این مستند است. علاوه بر اینکه



پوستر فیلم مستند «دربدري پيشه‌ای است بس دشوار»



مستندساز از نظر روش مستند سازی، ساده ترین راه برای روایت، یعنی مصاحبه ی رودر رو را انتخاب کرده است، سؤالاتی که از پشت دوربین توسط عوامل تولید طرح می شود نیز به جای اینکه روایت را پیش ببرد یا رویدادی را ایجاد نماید و یا اینکه از نظر محتوایی قابل اتکا باشد، فقط و فقط به ترجم اکتفا می کند و فقط کارکرد غصه خوردن مخاطب را دارد. به طور مثال دختری که سه سال است مادرش

راندایده مجبور می شود اظهار نظرش در قبال مادرش را بگوید، یا کودک خردسالی که دوست دارد بمیرد و به بهشت برود تا پدر بزرگش را پیدا کند. سوالاتی که هیچ گونه حاصلی جز ترحم و ترحم انگیزی ندارند و اساساً این مستند به دلیل اینکه حاوی شخصیت هایی است که خود به خود اندوه را بیان می دارند، سوالات عوامل پشت دوربین خیلی جذاب و کارآمد در اثر نمی نشیند.

مستند در به دری پیشه ای است بس دشوار، برای بسط و گسترش ایده اش که در رابطه با اعمال تبعیض نسبت به این مهاجرین افغان در ایران است تا حدودی موفق عمل می کند. از سویی تمام مستند به شرح رنج و تبعیض هایی که علیه افغانی ها در ایران می شود اشاره می کند و از سوی دیگر مستند ساز در پایان اثر، از این کودکان می خواهد که از کتاب فارسی مقطع ابتدایی مطلبی را بخوانند و آنها نیز همان بند معروف در کتاب های فارسی را می خوانند که درباره ایران است:

«ما در ایران زندگی می کنیم. ما ایرانیان دوست داریم. ایران خانه ی بزرگ ماست.» گرچه انتخاب متن برای خواندن توسط

کودکان خیلی نمی تواند اتفاقی باشد و به نظرمی رسد مستند ساز در انتخاب آن نقش داشته اما از آنجایی که در طول مستند اشاره مستقیمی به تبعیض نژادی افغانی ها در ایران نمی شود، این خانش کتاب فارسی که در راستای همان تبعیض، در این بخش از مستند جانمایی شده است، کارکردی موثر می یابد. از سویی انتخاب این عبارات از کتاب درسی این مفهوم را انتقال می دهد که کودکان حاضر در مستند خودشان را ایرانی قلمداد می کنند؛ اما حق تحصیل به صورت معمول را نخواهند داشت و یا اینکه اغلب به دلیل هزینه های سرسام آور، توان ادامه تحصیل را ندارند.

مستند ساز با تلفیق این صحنه های پایانی با تصاویری از کودکانی که همچنان در کوره پزخانه کار می کنند، بر ماهیت تبعیض در ایران نسبت به افغانی ها بیش از پیش تاکید می کند. به نظر فارغ از بحث شکل روایت و شیوه تولیدی و پلان هایی که صرفاً مصاحبه اند، این مستند از نظر ترکیب اظهارات چند فرد افغان در راستای رسیدن به یک محتوای واحد و از منظر نقد اجتماعی قابل تحمل است.



مستند در به دری

پیشه ای است بس

دشوار، برای بسط و

گسترش ایده اش که در

رابطه با اعمال تبعیض

نسبت به این مهاجرین

افغان در ایران است تا

حدودی موفق عمل

می کند.





هیچ چیز هیجان انگیزی تو اینکه آدم شبیه بقیه باشه وجود نداره، آدم هایی که مسیری جدید رو امتحان میکنن، آدم هایی که نمیخوان مثل بقیه روی دور تکراری افتن، اون هایی هستند که میتونن حداقل به گوشه ی کوچیک دنیا رو عوض کنن.

این مرسومه که طلبه ها خاطرات سفرهای تبلیغیشون رو بنویسن، روزی روزگاری، طلبه ی جوونی، تصمیم گرفت، بجای نوشتن خاطرات سفر های تبلیغیش، از به وسیله ی جدید برای ضبط این خاطرات استفاده کنه. تصمیم گرفت تصاویر رو جایگزین کلمات کنه، تصمیم گرفت کمی کلیشه ها رو بشکونه! اول، قصدش ضبط خاطرات بود برای خودش، ولی کم کم، تصمیم گرفت از این ابزار جدیدی که پیدا کرده استفاده های بهتری بکنه، اون طلبه ی جوون تصمیم گرفت مستند ساز بشه، تا اینطوری کمی بهتر بتونه روی دنیا اثر بذاره!



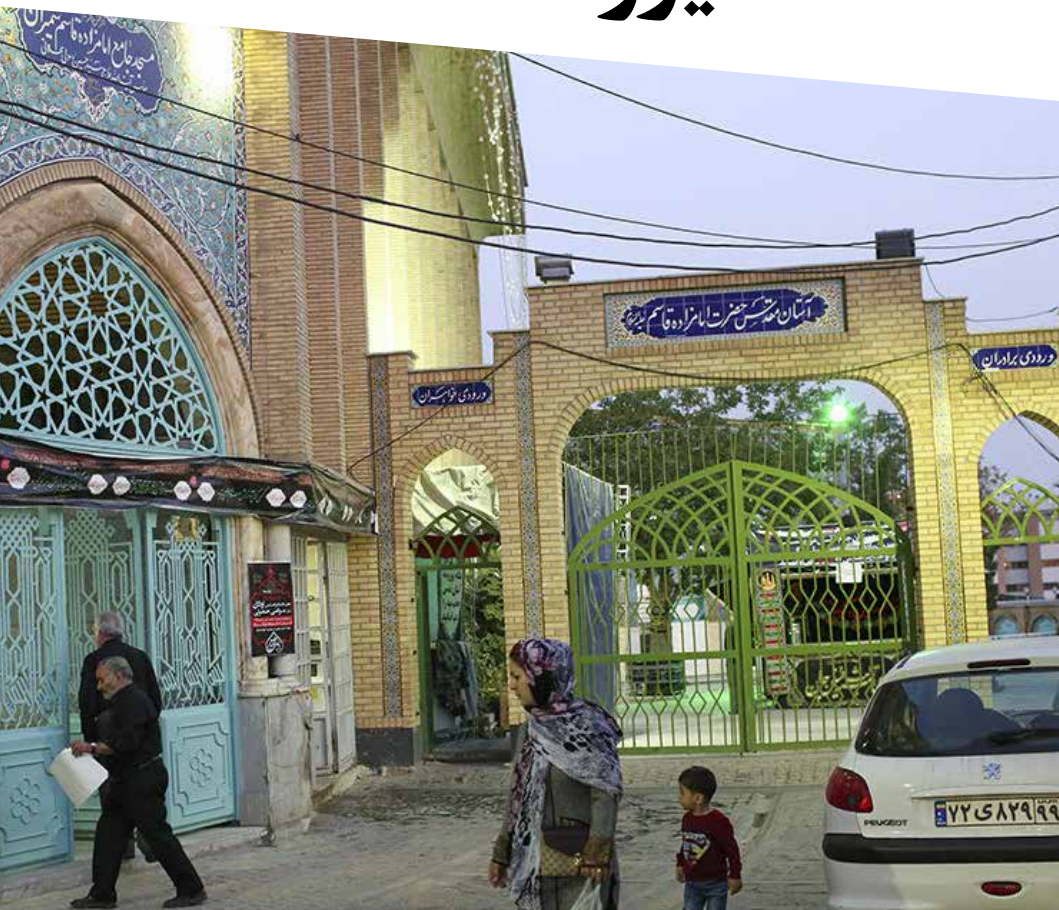
یادداشتی بر مستند «خطر انقراض درختان گردو»

کودکان به مسجد نمیروند



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



«خطر انقراض درختان گردو» مستندی است در رابطه با کم رونق شدن مساجد و جستجوی مستندساز برای یافتن راه حلی تا بلکه دلایل عدم حضور مردم در مساجد را بیابد. مستند خطر انقراض درختان گردو با معرفی خود راوی آغاز می شود. گفتار متن نیز از زبان همین شخص که یک روحانی جوان است بیان می گردد. او خودش را معرفی می کند و نهایتاً او را نیز در مسجدی می بینیم که کلاهفت پیرمرد و فرد میانسال در آن نماز خواندند. مسئله مستند از آغاز اثربیان می گردد، اینکه به چه دلیل شور و شوق رفتن به مساجد که در گذشته در بین مردم رواج داشت اینک دیگر در این اماکن دیده نمی شود به همین دلیل مستندساز به سراغ رئیس ستاد اقامه نماز کشور می رود و در گفتگویی کوتاه از او می پرسد آیا در ایران مسجدی هست که کودکانش به مسجد بروند و پاسخ این است که در استهبان درخت هایی از بادام و گردو هست که میوه اش را به بچه هایی می دهند که مسجد می روند. مستند با این پاسخ وارد فاز جدیدی

می شود. روحانی جوان به استهبان می رود تا بلکه با نحوه اداره مساجد آن آشنا شود اما نکته ای که در این اثر به آن اشاره نمی شود این است که رئیس ستاد اقامه نماز کشور نیز اطلاعاتش متعلق به ۵۰ سال پیش است، چرا که با پیشرفت روایت مستند خطر انقراض درختان گردو متوجه می شویم که حتی در استهبان نیز با وجود داشتن ۱۳۰ مسجد و حسینیه کسی به مسجد نمی رود. بنابراین نکته ای که از خاطر مستندساز رفته است اظهار نظر رئیس ستاد اقامه نماز کشور است که با توجه به آنچه خود مستند نشان می دهد آن اظهارات تماماً غلط است و متعلق به گذشته است. با توجه به همه این موارد روحانی جوان در شهر استهبان با گفتگو و دیدار با اهالی بومی و همچنین روحانیان جوان و متولیان مساجد به این نکته پی می برد که مهمترین دلیل دوری مردم از مساجد عدم مشارکت روحانیان به صورت منظم در این مساجد است. از آنجایی که درآمد این روحانیون به واسطه کمک های مردمی است و متولیان مساجد از مردم، هزینه های جاری شان را تامین می کنند و این هزینه ها هم اکنون توسط مردم آنچنان



که در گذشته رواج داشت، تامین نمی گردد، روحانیان مساجد برای امرار معاش به مشاغلی دیگر نیز روی می آورند. مستند کنایی درختان میوه ای را مثال می زند تا خطر انقراض درختان گردو چالشی دینی را بیان می کند. عنوان مستند به صورت

حرفش را در قبال متروک شدن مساجد بیان کند.

نکته دیگر این است که مستندساز برای پی گرفتن موضوعش به شهری می‌رود که به شهر مساجد معروف است و آن را شهری قرآنی می‌دانند. بنابراین جذابیت این اثر در بحث موضوعی و فارغ از بحث شکل و ساختار و محتوا در این مسئله خلاصه می‌شود که مستندساز به معدن مساجد و مرکز نماز خوانی و یعنی استهبان رفته است و حتی در آنجا نیز موضوع متروک ماندن مساجد به عینه به چشم می‌آید.

بخش دوم مستند خطر انقراض و درختان گردو به موضوع امرار معاش طلاب جوان اختصاص دارد و این که روحانیان جوانی هستند که برای جلب توجه کودکان و ترغیب آنان برای حضور در مساجد خودشان را بروز کرده‌اند. به طور مثال یک روحانی در مسجد در حال بازی کامپیوتری فوتبال فیفاست و یا این که با آنها ورزش می‌کند و تن به کارهایی می‌دهد که قواعد حوزه با آن مخالف است. به عبارتی این آخوند جوان در استهبان با انجام اعمالی که مناسب با شرایط کنونی کودکان است سعی می‌کند بسته به شرایط زمانی، این

کودکان را با مسجد انس دهد و این اعمال او مورد نکوهش حوزه نیز قرار دارد.

مستند خطر انقراض درختان گردو به عنوان پایان بندی و نتیجه می‌خواهد گردویی که در گذشته به عنوان ابزاری برای ترغیب کودکان به مسجد رفتن بود را در زمان حال بیابد و جایگزینی برای آن قرار دهد. به عبارتی گردوی امروز برای جلب توجه کودکان به مساجد چیست؟

مستند خطر انقراض درختان گردو موضوع قابل اعتنایی دارد اما فارغ از نگاه مذهبی از نظر پرداخت و شکل روایت دارای اشکالاتی است. اینکه مستندساز برای ورود به موضوع، خودش را معرفی می‌کند و یا اینکه از رئیس ستاد اقامه نماز مسئله مستندش را می‌پرستد و یا پرداختن بیش از اندازه بر زندگی خصوصی طلبه‌های جوان، همگی مواردی است که می‌توانست در این مستند حذف شود و یا اینکه به شکل موجز تر بدان اشاره گردد. همین مسائل سبب شده است تا مستند خطر انقراض درختان گردو در برخی موارد از موضوع اصلی دور شود و با پرداختن به حاشیه‌ها، روایاتی فرعی جایگزین روایت اصلی شود.



مستند خطر انقراض

درختان گردو چالشی

دینی را بیان می‌کند.

عنوان مستند به صورت

کنایی درختان میوه

ای را مثال می‌زند تا

حرفش را در قبال

متروک شدن مساجد

بیان کند.

یادداشتی بر مستند «آخرین فتو»

مرگ نابهنگام سوژه



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



مستند «آخرین فتو» یک روز از زندگی عکاسی دوره گرد است که در این مستند او را به عنوان یکی از موسسین سینمای آزاد اصفهان نیز لقب می دهند. این فرد از طریق عکاسی در مراکز تفریحی و گردشگری اصفهان امرار معاش می کند. از آنجایی که مستند آخرین فتو به یک روز از زندگی این فرد اختصاص دارد همین امر به جای اینکه ابزاری برای قدرت اثر شود، عاملی می گردد تا اثر پراثر پلانها، نماهای اضافه و تکراری که از نظربصری فاقد هویت و یا کارکرد هستند شود. مستندساز سعی می کند از چند زاویه به شخصیت نمونه اش ورود کند. به طور مثال گفتگوهای او با مشتری ها و توضیحاتی که او در رابطه با عکاسی می دهد. کساد شدن بازار عکاسان دوره گرد به دلیل رواج تلفن های همراهی که قابلیت عکس برداری و سلفی گرفتن دارند. نمایش تنهایی های این فرد و البته بیماری اش و مواردی از این دست در اثر وجود دارد که روزمرگی یک فرد را شرح می دهد و سبب می شود تا ما بیشتر با او ارتباط برقرار کنیم.

مستند آخرین فتو مصاحبه رودررو ندارد و مستندساز سعی می کند کاراکترش را در وضعیت های مختلف قرار داده و سوالاتش را طرح کند. به طور مثال این عکاس دوره گرد در حال راه رفتن در خیابان است که به سوالات مستندساز نیز پاسخ می دهد. با همه این موارد یاد شده مستند آخرین فتو نمی تواند تنهایی و رنج یک عکاس دوره گرد که پیشینه قابل توجهی در عکاسی دارد را نشان دهد. به عبارتی وقتی در تایتل اولیه مستند از این فرد به عنوان یکی از موسسین سینمای آزاد اصفهان نام برده می شود این انتظار به وجود می آید که ما در طول اثر شاهد تضاد بین گذشته این فرد و اکنون او باشیم. اما مستندساز به دلیل فقدان رویدادهای فرعی سعی می کند با نمایش تکراری برخی از پلان ها و پرداختن بر اتفاقات حاشیه پیرامونی این عکاس دوره گرد روایتش را پیش ببرد. به طور مثال در این مستند کوتاه دوبار شاهد این هستیم که این عکاس دوره گرد برای چاپ عکس هایش به لابراتوار می رود یا اینکه در طول اثر بارها از گردشگران



می خواهد که از آنها عکس بگیرد.

اکتفای کند.

اما نکته ای که خود سوژه و رویداد واقعی در اختیار مستندساز قرار داده اما مستندساز بی تفاوت از کنار آن عبور کرده، موضوعی است که در زیرنویس پایانی مستند بدان اشاره می شود:

«در حالی که گروه در تدارک ادامه تصویر برداری بودند نیمه های شب رحیم علی افشاری در اثر ایست قلبی مهمان خاک شد.

او مدت ها بود که با بیماری قلبی دست و پنجه نرم می کرد و توانایی پرداخت هزینه جراحی قلب را نداشت.»

این موضوع تکان دهنده می توانست جزئی از مستند باشد و نه فقط یک زیرنویس که تنها ارزش خواندن یا فقط کارکردی خبری داشته باشد.

مرگ کاراکتر مستند، زمانی اتفاق می افتد که هنوز عوامل تصویربرداری و به طور کل عوامل این مستند در حال تولید اثر هستند و این نکته را می توان در زیرنویس پایانی اثر دید.

با این حال مستندساز تنها بر آنچه رویداد به شکل روتین در اختیار او قرار داده است

ایراد اصلی این مستند این است که طرح و یا فیلمنامه این مستند می توانست در حین تصویربرداری، مجدد نگارش شود و به واسطه آنچه که مرگ این عکاس در اختیار مستندساز می گذارد مجدد ا طرح یا فیلمنامه به نگارش در آید یا ویرایش شود.

در حالت کنونی تنها چیزی که مستند آخرین فتو ارائه می کند یک روز از زندگی یک عکاس و درج خبر مرگ او به شکل روزنامه ای است و این در حالی است که مرگ سوژه می توانست کارکردی سینمایی داشته باشد.

حتی عنوان مستند، یعنی «آخرین فتو» نیز اشاره به آخرین عکسی دارد که دوره گرد گرفته است اما به هیچ عنوان در مستند این ایده پرورش نمی یابد.

به عبارتی عنوان این مستند فقط به شکلی مستقیم می خواهد بگوید که عکاس مورد اشاره مرده است یا می میرد و این در حالی است که این عنوان که اشاره به ثبت آخرین عکس توسط یک عکاس دارد، می تواند پتانسیل بالایی برای تصویرسازی یا ایجاد رویدادی دراماتیک داشته باشد.



این مستند فقط

به شکلی مستقیم

می خواهد بگوید که

عکاس مورد اشاره

مرده است یا می میرد

و این در حالی است

که این عنوان که

اشاره به ثبت آخرین

عکس توسط یک

عکاس دارد، می تواند

پتانسیل بالایی برای

تصویرسازی یا ایجاد

رویدادی دراماتیک

داشته باشد.

روایت حقیقت در قاب واقعیت

شبکه مستند برگزار می‌کند:

تابستان ۱۳۹۷

شنبه تا چهارشنبه ساعت ۲۱

باز پخش ساعت ۱ بامداد

فیلم جشنواره

ندویر

برای شرکت در مسابقه پیامکی
کد فیلم را به شماره ۳۰۰۰۰۸۱ ارسال کنید



جشنواره مستند

شما می‌توانید بعد از تماشای هر قسمت امتیاز خود را از یک تا پنج ستاره از طریق سامانه پیامکی ۳۰۰۰۰۸۱ با زدن کد فیلم به همراه عدد ستاره مورد نظر ارسال نمایید.

ضمناً می‌توانید از طریق وبسایت جشنواره به آدرس www.festmostanad.ir در این نظرسنجی شرکت کنید.